

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

آیه مبارکه دیگری که به آن بعضاً استدلال شده برای اثبات برائت شرعیه آیه چهل و دوم
سوره مبارکه انفال هست که بعضی این آیه را به عنوان آیه تهلکه نامگذاری کردند.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم «إِذْ أَنتُم بِالْعُدْوَةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ بِالْعُدْوَةِ الْقُصْوَى وَ الرِّكَبُ
أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَ لَوْ تَوَاعَدْتُمْ لِاخْتِلَافِئُمْ فِی الْمِيعَادِ وَ لَکِنْ لَیَقْضِیَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا لَیَهْلَکَ
مَنْ هَلَکَ عَنْ بَیِّنَةٍ وَ یَحْیِی مَنْ حَیَّ عَنْ بَیِّنَةٍ وَ إِنَّ اللَّهَ لَسَمِیعٌ عَلِیمٌ» (42)

خب قبل از ورود در تقریب استدلال بعض نکات تفسیری آن را توجه کنیم که تمهید باشد
برای کیفیت استدلال و قضاوت در این که آیا استدلال به این آیه شریفه تمام است برای
برائت یا نه.

در این آیه شریفه خدای متعال ابتدائاً یک تصویری از چینش نیروهای اسلام و مشرکین و
کاروان تجارتی که ابوسفیان و این‌ها داشتند ترسیم می‌فرماید و وضعیت جغرافیایی که
این‌ها در آن قرار گرفته بودند. عُدوة به معنای ناحیه است.

«إِذْ أَنتُم» یعنی لعل اذکروا، به یاد بیاورید آن زمانی را که شما در یک ناحیه نزدیک و پایین
دستی بودید «وَ هُمْ» یعنی مشرکون «بِالْعُدْوَةِ الْقُصْوَى» قهراً آن‌ها در یک جایگاهی قرار
داشتند که تسلط بر شما داشتند، مشرف بر شما بودند، شما در تیررس آن‌ها بودید. «وَ
الرِّكَبُ أَسْفَلَ مِنْكُمْ» ركب یا جمع راکب است یا اسم جمع است. بعضی از ادباء ترجیح
دادند اسم جمع باشد. حالا علی‌ای حال این مهم نیست. یعنی آن کاروان سواره این‌ها هم
پایین دست شما قرار داشتند.

خب توی این وضعیت شما خیلی... عده و عده آن‌ها هم بسیار کم بوده؛ مسلمان‌ها و اصلاً
برای جنگ نیامده بودند، آماده برای جنگ نشده بودند، این داستان جنگ بدر است.

مشرکون آن‌ها عده و عده داشتند از نظر جغرافیایی هم در یک مکانی قرار گرفته بودند
که مسلط بودند بر پایین دستی‌های خودشان، از نظر نظامی و قواعد جنگ همه اولویت‌ها
و ابزار فتح و پیروزی برای آن‌ها به حساب ظاهر محقق و مهیا بود. از آن طرف این
کاروان تجاری ابوسفیان و این‌ها هم جوری بود که این مسلمین به آن‌ها کأنّ اشراف
داشتند و این می‌توانست نظر آن‌ها را به مسائل تجارت و این که حالا چی آوردند و فلان
جمع بکند و یک غفلتی در مسلمین ایجاد بشود که آن مشرکین هم از این غفلت و توجه به
این امور استفاده بکنند و هجوم بیاورند و همه را قلع و قمع بکنند. خب یکی از این راه‌ها
همین است که انسان‌ها را سرگرم یک مسائلی بکنند بعد آن‌ها هم کار خودشان را انجام

بدهند. همین که در زمان انقلاب هم بزرگان انقلاب و سخنرانان آن موقع می‌گفتند که این مسائل ورزشی و فوتبال و این‌ها یک طرح استعماری است برای کشورها که جوان‌ها را سرگرم دنبال توپ دویدن بکنند کار به جهات دیگر مملکت نداشته باشند آن‌ها هم به راحتی هر کاری دل‌شان می‌خواهد بکنند.

خب این وضعیتی بود که وجود داشت هم از نظر جهت جغرافیایی، هم از جهت این که عده و عُده آن‌ها زیاد بود و مسلمان‌ها خیلی کم داشتند هم از جهت این که یک وضعیتی وجود داشت که از نظر روانی می‌شد فکر این‌ها مشغول یک امور دیگر بشود و اصلاً غافل از مسأله مشرکین و جنگ و این که این‌ها دشمن هستند و این‌ها الان آن جا هستند، یک چنین وضعیتی. خدای متعال در همین وضعیت بعد می‌فرماید که:

«وَلَوْ تَوَاعَدْتُمْ لِاخْتِلَافُنَا فِي الْمِيعَادِ» اگر شما هم برای پیشرفت اسلام و پیروزی و این‌ها می‌آمدید با مشرکین خودتان برنامه جنگ و جدال می‌گذاشتید. این «لَاخْتِلَفْنَا فِي الْمِيعَادِ» این‌ها موجب اختلاف شما می‌شد، آن‌ها قبول می‌کردند بعد زیرش می‌زدند، یا شما از ترس عده‌ای از مسلمین از ترس این که ما شرایط برای‌مان فراهم نیست، الان نمی‌توانیم، خلاصه کار به انجام نمی‌رسید. برای خاطر این جهت خدای متعال یک تدبیر خودش انجام داده که بدون اراده شما و بدون این که شما می‌عادی با هم داشته باشید و در صدد جنگ باشید یک وضعیتی خدای متعال پیش آورد که ناچار این مقابله، این جنگ، این درگیری انجام بشود و علیرغم همه قوت‌هایی که آن‌ها داشتند و ضعف‌هایی که شما داشتید و مسائل روانی که برای شما وجود داشت که حواس‌تان به امور دیگر جلب بشود خدای متعال کاری پیش آورد که شما عده قلیل در این وضعیت خاص بر آن‌ها پیروز بشوید. حالا چرا خدا این کار را کرد؟ «لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا» تا این که خدا به انجام برساند آن کاری که باید می‌شد، کار لازمی که باید می‌شد «امراً كان مفعولاً لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ» حالا این «لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ» این چیه؟ چند احتمال در این «لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ» است؛

یکی این که این «لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ» این بدل «لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا» باشد. بدل تفسیری آن. خدا این کار را کرد، این موقعیت را پیش آورد بدون اراده شما و با این خصوصیات ویژه که گفته شد، چرا این کار را کرد؟ ليقضى الله امراً كان مفعولاً «لِيَهْلِكَ» این به جای آن هست. برای این که هلاک بشود حالا هلاک بشود یعنی چی؟ حالا احتمالاتی هست که بعداً عرض می‌کنیم حالا یکی این است که یعنی عقوبت بشود، گناهکار بشود یا ضلالت پیدا بکند حالا هر چی که حالا بگویم شش احتمال این جا هست. این جا خدای متعال این کار را کرده، این داستان را پیش آورد با این خصوصیات «لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَ يُخَيِّ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ» تا این که هلاک شوندگان و کسانی که هلاک می‌شوند این‌ها بعد البینه باشند، بعد از بیان باشند. و کسانی که هدایت پیدا می‌کنند و هلاک نمی‌شوند آن‌ها هم بعد البینه باشند. حالا فعلاً بالاجمال این جوری داریم این جا را معنا می‌کنیم.

پس یک احتمال این است که این «لِيَهْلِكَ» این بدل تفسیری «لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا» است. اگر این جوری گفتیم یک نکته‌ای هم از آن استفاده می‌شود و آن این است که این «لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ» چون بدل تفسیری آن هست مفسرش چیه؟ «لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا» امری است که باید انجام می‌شد. چرا باید انجام می‌شد؟ چون خدای متعال وعده داده بود در جای دیگر که فرموده که ... وعده داده خدای متعال که

نصرت کند مؤمنین را، براساس آن وعده گذشته یا براساس این که این سیره خدای متعال هست که بالاخره حق را پیروز کند، یا براساس این که عدل الهی این را اقتضاء می‌کند که حق بر باطل بالاخره پیروز بشود. این یک امری است که باید می‌شد، واجب بود، لازم بود می‌شد. حالا بدل تفسیری این امری که واجب بود و لازم بود و باید می‌شد إما براساس عدل، إما براساس حکمت، إما براساس آن وعده‌ای که خدای متعال داده که «کان حق علینا نصر المؤمنین» و اراده ازلی که داشتیم مثلاً بر این مسأله، این همین بود. تفسیر آن امر لازم همین است. این توی مقام استدلال خیلی به درد می‌خورد این نکته توی مقام استدلال که این یک امر ... این باید این جوری باشد که «لیهلك من هلك عن بینة» خبر این یک احتمال.

احتمال دوم این است که این «لیهلك من هلك عن بینة» این لام متعلق به همین مفعولاً هست. «لیقضی الله امراً کان مفعولاً» امری که باید انجام می‌شد و محقق می‌گردید که آن امر مفعول چیه؟ این است که «لیهلك من هلك» این هم یک احتمال است که بعضی‌ها دادند مثل آلوسی مثلاً چنین احتمالی را داده.

احتمال سوم این است که این لام «لیهلك» لام تعلیل برای لیقضی است. پس نه بدل از آن است و نه متعلق به مفعولاً است بلکه تعلیل بعد تعلیل. تعلیل التعلیل است. خبر آن داستان را خدا برای چی پیش آورد، آن وضعیت را برای چی پیش آورد؟ و آن مقاتله نامتناس را خدای برای چی پیش آورد با این که آن‌ها خیلی قدرتمند بودند شما خیلی ضعیف بودید، اسباب اغفال و توجه هم در آن جا وجود داشت، کاروان کذابی وجود داشت اما در عین حال خدا این جنگ را پیش آورد و شما را پیروز کرد. این برای این بود که «لیقضی الله امراً کان مفعولاً» خبر چرا خدا قضی این امری که باید انجام می‌شد؟ دلیل این چی بود؟ چه انگیزه‌ای خدای متعال بر این داشت؟ انگیزه‌اش این بود که «لیهلك من هلك عن بینة» آن قضی انگیزه‌اش این بود که «لیهلك من هلك عن بینة» این بود که هر که هلاک می‌شود براساس بینة باشد و بیان باشد. و هر کی هم حیات پیدا می‌کند براساس آن باشد.

خب چطور این بینة می‌شد؟ به خاطر همین که معلوم بود این پیروزی فقط و فقط به اراده خدای متعال است چون اسباب ظاهری ندارد بلکه اسباب ظاهری خلاف این را اقتضاء می‌کرد، اقتضاء می‌کرد که مشرکین پیروز بشوند و مسلمین آن‌ها از بین بروند، مغلوب بشوند. خبر پس خود این داستان که این جنگ پیش بیاید و شما با آن قلّت بر آن‌ها پیروز بشوید بدون این که هیچ اسباب عادی که ذهن‌های معمولی و الا چه اسباب عادی، چه غیر عادی همه من الله تبارک و تعالی است. اما ذهن‌های معمولی وقتی اسباب عادی باشد می‌گویند خبر علتش این شد که ما پیروز شدیم. اما وقتی اسباب معمولی نباشد می‌گویند خدای متعال. مثل یک بیماری قرص و دوا و دکتر می‌رود و این‌ها خبر می‌گویند چه جور خوب شدی می‌گویند فلان دارو را خوردم خوب شدم اما اگر بدون همه این‌ها دعا بکند خوب بشود می‌گویند خدای متعال باعث شد. با این که در هر دو جا آن که شفا داده خدای متعال است. ولی ذهن‌ها معمولی این چنینی است.

خب خدای متعال این حجت بالغه را، این بیان حقیقت را به فعل، به این کار محقق ساخت تا این که این ثمره را بدهد. «لیهلك من هلك عن بینة و یحیی من حی عن بینة».

خب اگر تعلیل هم باشد باز دلالت می‌کند بر این که این یک مسأله لاید منه و مسلم است، چون تعلیل یک امر واجب نمی‌شود یک امر مستحب و این‌ها باشد. آن «لیقضی الله امراً

كان مفعولاً» علت «ليقضى الله كان امراً مفعولاً» این است «ليهلك من هلك» پس معلوم می‌شود این هلاکت عن بیته و حیات عن بیته امر لازم واجب که أوجب ليقضى الله امراً كان مفعولاً. پس چه این بدل باشد از کل آن، بدل تفسیر باشد این دلالت بر این مسأله می‌کند. چه تعلیل برای آن باشد دلالت بر این مسأله می‌کند که این امر لابد منه است. چه این متعلق به مفعولاً باشد، آن امری که لازم و واجب است باشد که آن امر لازم و واجب چیه؟ همین است که «ليهلك من هلك» باز. بنابراین از این فراز استفاده می‌شود که «ليهلك من هلك عن بیته» یک امر واجب و لازمی است حالا إما براساس عدل الهی، إما براساس حکمت الهی، إما براساس وعده الهی.

خب حالا «ليهلك من هلك عن بیته و یحیی من حی عن بیته» خود این یعنی چی؟

بزرگان علما؛ مفسرین و غیرمفسرین به مقداری که ما اطلاع بر آن پیدا کردیم چون کلمات که خیلی هست ما همه را بررسی نکردیم ولی اصول آن به خصوص آن که مستدلین به آن توجه کردند در اصول «ليهلك» بعضی‌ها همان معنای ظاهری را گفتند دیگه. «ليهلك یعنی لیعیش» تا زندگی کنند... ببخشید «ليهلك» یعنی یموت، تا بمیرد و «یحیی» یعنی یعیش. لیموت من یموت حالا عن بیته. این «عن» در این جا گاهی گفتند به معنای بعد است چون در زبان عرب گاهی واژه «عن» به معنای بعد می‌آید. حتی در قرآن شریف هم بعضی موارد به این معنا گفتند استعمال شده.

و ممکن هم هست که حصر مضافی باشد یعنی «ليهلك لیموت من یموت عن مخالفة البیته و یحیی و یعیش من حی عن موافقة البیته» یا بعد بگیرید یا این باشد. خب وقتی که در زبان عرب به معنای بعد هست و این هم تناسب دارد و حذف مضاف هم نمی‌خواهد آن اولویت دارد. این یک احتمال.

احتمال دوم این است که مراد هلاکت قتل باشد. «ليهلك» یعنی «لیقتل» چون جنگ است دیگه. خدا می‌گوید این داستان را پیش آوردیم تا آن‌هایی که کشته می‌شوند این‌ها عن بیته کشته بشوند. آن‌هایی هم که حیات پیدا می‌کنند و کشته نمی‌شوند، حیات‌شان باقی می‌ماند، زندگی‌شان ادامه پیدا می‌کند آن‌ها هم عن بیته باشد. پس «ليهلك» هلاکت این جا به معنای قتل است. آن حیات هم به معنای همین تعیش و زندگی است. این را احتمله المحقق الخراسانی قدس سره در حاشیه وسائل. و این فرق می‌کند با آن قبلی. آن قتل است، ایشان هلاکت را به معنای قتل و کشته شدن گرفته که در میدان کارزار و جنگ است. آن «لیموت» حالا چه در میدان جنگ چه همین جوری خودش بمیرد می‌خواهد آن... معنای قبلی این است که خدا می‌خواهد هر کی می‌میرد، از دنیا می‌رود با بیته باشد. حالا چه توی جنگ چه غیر جنگ، چه به کشتن چه به غیر کشتن. ولی این معنایی که ایشان می‌کند خصوص کشته شدن و آن مسأله جنگ هست.

احتمال سومی که داده شده است این است که مراد از هلاکت و هلاک، کفر باشد و از حیات، اسلام باشد که در حقیقت هلاک استعاره است از کفر و حیات هم استعاره است از اسلام. یعنی ما این کار را کردیم که این کاری که لازم است انجام بشود. آن کار لازم حالا چی بود؟ این بود که هر که کافر می‌شود از روی بیته باشد و بعد از بیان باشد و هر کسی مسلمان می‌شود و یا مسلمان می‌ماند آن هم از روی بیان و حجت باشد.

احتمال بعدی این هست که هلاکت به معنای ضلالت باشد، گمراهی و حیات هم به معنای هدایت باشد. پس مقصود این است که برای این که ضلالت و گمراهی پیدا کنند کسانی که

ضلالت پیدا می‌کنند بعد البیان و هدایت پیدا کنند... کسانی که هدایت پیدا می‌کنند بعد از بیان که این در حقیقت می‌شود ارجاع داد به همان اسلام و کفری که مثلاً دیگران گفتند، مرحوم آشتیانی قدس سره احتمال اسلام و کفر دادند. فرمودند استعاره از اسلام و کفر باشد ولی بزرگانی هم مثل مرحوم علامه قدس سره در المیزان و بعضی از اصولیین این‌ها را به معنای هدایت و ضلالت گرفتند. که آن مصداقی از این می‌شود اسلام و کفر، مصداق هدایت و ضلالت می‌شود.

احتمال دیگری که وجود دارد که احتمال پنجم باشد، این است که مراد از هلاکت بالاستعاره عقوبت باشد. خود عقوبت، عقاب، عذاب. که کَانَ لِيَعاقِبَ مِنْ يَعاقِبَ بعد البَيِّنَة. پس هلاکت به معنای عقوبت‌کشی و «لیحیی من حی» حیات هم به معنای ثواب بردن، جزای به ثواب بردن. که این‌ها در حقیقت آثار عقوبت، آثار معصیت است و ثواب هم آثار اطاعت و بندگی است.

احتمال اخیر که احتمال ششم هست این است که مقصود از یهلاک معصیت کردن باشد نه عقوبتی که یترتیب علی المعصية که در احتمال پنجم گفته شد. تا این که کسانی که معصیت می‌کنند، نافرمانی خدا را می‌کنند بعد البیان باشد، و کسانی که یحیی یعنی اطاعت خدا را می‌کنند آن هم عن بیِّنَة باشد. این احتمالات سته‌ای است که در این جا وجود دارد.

خب حالا بعد از این که تمهید مقدمه شد و سیمایی اجمالی از مباحث تفسیری آیه شریفه که خب این خودش مباحثش طولانی و قابل دقت است و خود قرآن شریف من بارها عرض کردم که قرآن شریف کتاب آسانی نیست فهم آن و هم چنین قسمت‌های فراوانی از روایات اهل بیت علیهم السلام همین طور هست و طلبه‌ای که همراهش دنبال متون آسان و راحت است بعداً پای او توی گل گیر خواهد کرد. اگر کسی عادت نکرده باشد به این که متون مشکل مطلب در بیاورد و بفهمد، اگر این مهارت در او ایجاد نشده باشد بعداً در حدیث و کتاب و سنت هم می‌ماند و این بالاخره تراش ما است، ما که نمی‌توانیم کتاب و سنت را عوض بکنیم. باید طلبه در موقع دراستش حتماً با این مقداری از پیچیدگی عبارت و نحوه... چه جور از عبارت پیچیده مطلب استخراج کرد آشنا بشود و تمرین داشته باشد روی این مسأله. حالا توی مسائل بی‌خود لازم نیست، توی مسائل حالا این‌ها هم یک قدری مال مسائل آموزشی هست و مباحثی که در این جا باید روی آن دقت بشود و تحقیق بشود.

حالا بعد از این که این روشن شد تقریب استدلال به آیه شریفه این هست.

سؤال: حاج آقا احتمالات دیگری هم هست بنابراین که «عن بیِّنَة» متعلق به هلاک دوم باشد نه «لیهلاک» «لیهلاک من هلاک عن بیِّنَة» آن کسانی که هلاک شدند عن بیِّنَة یعنی اسلام نیاورده «من حی عن بیِّنَة» یعنی آن کسانی که اسلام را قبول کردند. کما این که توی آیات دیگر هم هست که مثلاً «یدعوکم لما یحییکم» یعنی اسلام محیی است. یا مثلاً «یخرج الحی من المیت و یخرج المیت من الحی»...

جواب: این چه احتمال جدیدی شد؟

سؤال: «یهلاک» با «هلاک» معنای‌شان فرق می‌کند.

جواب: خب ما این که «لیهلاک من هلاک عن بیِّنَة»

سؤال: خب هلك به معنای كفر و هدايت باشد «ليهلك» يعنى ...

جواب: آهان «ليهلك» يعنى عقوبت بشود كسى كه اين جور شده. خب حالا اين هم احتمالى است ولى خلاف ظاهر سياق است ديگه. «ليهلك من هلك عن بينة»

سؤال: نه يهلك اولى به سياق مى خورد، دومى يعنى كافر.

جواب: عيب ندارد.

سؤال: يعنى خلاف سياق هم نيست ديگه.

جواب: اين هم احتمالى است.

خب حالا چه جور تقريب استدلال كردند كسانى كه به اين آيه شريفه براى اثبات براءت تمسك جستند؟

خب آن ها فرمودند به اين كه طبق ... آيه شريفه مى فرمايد ما اين كار را كرديم، اين وضعيت را پيش آورديم كه در اين وضعيت غيرمتعارف مسلمان ها پيروز بشوند. اين كار را كرديم براى چي؟ «ليقضى الله امراً كان مفعولاً» كه آن امر مفعول يا آن مقضى، يا دليل آن قضا على اى حال چي بود؟ اين بود كه «ليهلك من هلك عن بينة» پس به حكم اين سياق كه يكي از اين امور ثلاثه هست كشف مى كنيم كه اين امرى كه در «ليهلك من هلك عن بينة و يحيى من حى عن بينة» ذكر شده است يك امرى است لازم، لابد منه كه خداى متعال... اين امرى است لابد منه كه مى خواهد اين در خارج محقق بشود. حالا به همان بياناتى كه در طول بيان تفسيرى ديگه عرض كرديم كه به هر سه قسم اين مسأله استفاده مى شود.

پس از اين سياق مى فهميم كه اين «ليهلك من هلك عن بينة» امر لابد منه و امر مقضى و امر واجب و امر لازمى است از ناحيه خداى متعال.

حالا آن چه امرى است؟ اين است كه اگر كسى عقوبت مى شود، اگر كسى معصيت كار مى شود، اگر كسى كافر مى شود، اگر كسى كشته مى شود، اگر كسى مى ميرد، اگر كسى به ضلالت مى افتد، همه اين ها بعد از بيان باشد، بعد البيان باشد، اين امرى است كه خداى متعال آن را خواسته. قضا است يا علت قضا است يا امرى كه مفعول است و لابد منه است و بايد انجام بشود. اين را خداى متعال خواست.

پس بنا بر اين وقتى خداى متعال اين را خواست بنا بر اين در مواردى كه بيانى بر حكم نيست، بيانى بر تكليف نيست قهراً در آن موارد اگر بخواهد عقابى باشد، معصيتى باشد، ضلالتى باشد، كفرى باشد و همه اين ها برخلاف آن چيزى است كه خداى متعال خواسته پس بنا بر اين يَدَل على المدعا و اين يك امر لازم و لابد منه است. اين خلاصه استدلالى است كه شده و مى شود كرد.

در قبال اين استدلال وجوهى از مناقشات وجود دارد كه بايد آن ها را بررسى كنيم. يك مناقشه آقاى آخوند تعليلاً لفرمايش شيخ كه فرموده در دلالت اين تأمل ظاهر است تعليلاً لفرمايش شيخ فرموده.

سؤال: حاج آقا يعنى بنا بر تك تك اين احتمالات مى فرماييد بر مدعا ...؟

جواب: حالا این جور خواستند بگویند.

ایشان می‌فرماید که نه ممکن است این قضیه فی واقعه باشد. در خصوص وقعه بدر خدای متعال چنین کاری کرده، اراده‌ای فرموده اما در همه جا و در همه موارد معلوم نیست. قضیه فی واقعه و آن هم واقعه بدر است و خدا می‌فرماید من این کار را کردم تا این که این‌هایی که کشته می‌شوند عن بیته باشد. همین احتمال و آن‌هایی هم که زنده می‌مانند آن‌ها هم عن بیته باشد. توی این جریان من این کار را کردم برای خاطر این که.... این فرمایشی است که ایشان دارند.

از این فرمایش کأنّ تلمیذ محقق ایشان خواستند جواب بدهند نه با طرح اشکال و جواب، با اضافه کردن یک واژه و یک مطلب. مرحوم آقای ضیاء قدس سره در مقالاتشان ایشان این جوری فرموده:

«و منها آية التهلكة الصادرة من خامس آل العباء في مقام حاجته عليه السلام مع أعدائه يوم الطف»

از این که حضرت در مقام حاجّه با اعداءشان به این آیه تمسک کردند معلوم می‌شود این آیه مال واقعه خاصه نیست.

خب ما این جا نوشته بودیم که ما این را پیدا نکردیم که این در حاجّه حضرت سلام الله علیه ما پیدا نکردیم که حضرت در مقابل اعداءشان به این تمسک فرموده باشند. امروز هم یک کتابی هست کلمات الامام الحسین (ع)، این بخش‌های چیز را همراهش را یکی یکی نگاه کردم بینم خب آن زمان حالا بیست سال پیش چقدر بوده و این‌ها، آن وقت پیدا نکردیم لعل در این مجموعه باشد. این مجموعه را هم هرچی تورق کردیم پیدا نشد. بعد به مقالات طبع جدید مراجعه کردم، چون موقعی که این‌ها را نوشتیم آن طبع قدیم بود. آن جا دیدم که آدرس از لهوف داد و نقل کرده که:

«لَمَّا سَارَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ ص مِنْ مَكَّةَ لِيَدْخُلَ الْمَدِينَةَ (که نمی‌دانیم این جا چی بوده) أَنَّهُ أَقْوَأُ مِنْ مُؤْمِنِي الْجِنِّ فَقَالُوا لَهُ يَا مَوْلَانَا تَحْنُ شِيعَتُكَ وَأَنْصَارُكَ فَمُرْنَا بِمَا نَشَاءُ...»

این‌ها آمدند برای یاری حضرت و گفتند ما شیعیان شما هستیم، یاران شما هستیم امر بفرمایید به هر چی می‌خواهید امر بکنید ما انجام می‌دهیم.

«فَقَالَ لَهُمْ ع وَ تَحْنُ وَ اللَّهُ أَقْدَرُ عَلَيْهِمْ مِنْكُمْ....»

ما قدرتش را داریم، از شما هم قدرتمندتر هستیم، که شماها حالا اگر یک قدرت‌های خاصی هم دارید بله حالا از آن قدرت‌های خاص‌تان می‌خواهید استفاده کنید چون به چشم مردم نمی‌آید، آن‌ها هم خبر ندارند، بریزید سر آن‌ها، آن‌ها را قلع و قمع بکنید. این یکی از قدرت‌های آن‌ها است دیگه که به چشم عادی ما نمی‌آید. فرمود ما قدرت بیشتری داریم. بله قدرت دارد امام حسین همان جا که ایستاده بگوید کونوا قرده خاسئن.

«وَ لَكِنْ لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيْتَةٍ...»

ولی ما این راه را نمی‌رویم. این کار را بنا نداریم بکنیم چرا؟

«لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَ يُحْيَى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ.»

خب این جا اولاً این چیزی که حالا از لهوف نقل شده حضرت با اعداءشان نفرومودند. در محاجه با اعداء نیست که آقا ضیاء فرموده «فی مقام محاجته مع اعدائه» نه، این در مقام پاسخ احباء است که آنها می‌خواستند بیایند کمک کنند. حضرت به آنها جواب دادند منتها سر مطلب که ما می‌خواهیم آنها «لیحیی من حی عن بینه و یهْلکم من هْلک عن بینه» خب ظاهر این است که حضرت سلام الله علیه مثلاً به این آیه استشهاد فرموده چون همان واژه‌ها را، همان جمله را این جا استخدام فرموده باشد.

پس بنابراین آقای آقا ضیاء کأنّ می‌خواهد جواب استاد بدهد که در حاشیه فرائد... می‌گوید این مربوط به وقعه بدر است و به همه جا نمی‌شود سرایت داد. ایشان می‌خواهد جواب بدهد نه، چون سیدالشهداء(ع) به این تمسک فرموده معلوم می‌شود اختصاص ندارد.

آیا این جواب تمام است یا جواب تمام نیست؟

خب اشکال اولی که روشن است این است که بالاخره این نقل، نقل لهوف است و یک نقل مرسلی است حالا ما کتاب لهوف را هم نداشتیم که ببینیم چه جوری نقل کرده یعنی الان در دسترس من نبود. مراجعه بفرمایید ببینید لهوف اصلاً چه جور نقل کرده، از یک راوی مجهولی نقل کرده، فلان... بالاخره سند باید این داشته باشد یعنی حجت صدور آن باید درست بشود إما به این که سند معتبری داشته باشد و إما به این که ایشان اسناد جزمی داشته باشد و اخبار جزمی بفرماید. البته اگر ایشان اخبار جزمی بفرماید چون اصل آن اصلی است که کلام ایشان محتمل الحس و الحدس هست و این محتمل الحسیه آن نیشقولی نیست و مطلب هم مطلبی است که حساً می‌شود آن را دریافت کرد از این جهت حجت است علی الاقوی ولی الان برای ما روشن نیست.

اشکال دوم این است که معلوم نیست حضرت با آیه شریفه می‌خواهد استدلال کنند شاید اقتباس از آیه دارند می‌کنند. نه این که بخواهند بگویند این آیه مال همه جا هست. اقتباس از آیه شریفه دارد می‌شود. یعنی همان جور که در آن واقعه خدای متعال آن کار را کرده حالا ما هم در این جا همین واقعه خاصه، بنده هم در همین واقعه خاص کریمای بنای بر این دارم. اقتباساً، نه این که بخواهد بگوید آیه مال همه جاها هست و ما طبق آیه می‌خواهیم... نه. پس بنابراین از این نمی‌توانیم استفاده این جهت را بکنیم.

جواب دومی که از این فرمایش آقای آخوند می‌شود داد این است که اگر به آن مقدمه تفصیلیه توجه بکنیم، اگر این باشد که این «لیقضی الله امرأً کان مفعولاً» این کاری که باید می‌شد، لازم بود می‌شد. خب چرا لازم بود می‌شد؟ برای این که عدل این را اقتضاء می‌کند، برای این که حکمت بالغه این را اقتضاء می‌کند. برای این که ما قبلاً وعده نصرت داده بودیم «و کان حقاً علینا نصر المؤمنین» کدام هست؟ اگر استظهار می‌کنیم که براساس این است... این امر لازم و واجبی که باید انجام می‌شد براساس عدل است، براساس شأن ما است، براساس سیره متخذ ما است، خب اگر بر این اساس هم، اگر این جور باشد خب جواب آقای آخوند هم این است که خب وقتی در وقعه بدر خدا می‌فرماید براساس عدل ما، براساس آن سیره‌ای که با شأن ما موافق است، اگر این جوری هم استظهار بکنیم باز اختصاص ندارد چون چه فرقی می‌کند دیگه آن وقعه با جاهای دیگه، با موارد دیگر.

پس بنابراین... منتها حالا بعد ان شاء الله در ثنایای کلام روشن خواهد شد که ما می‌توانیم این را استظهار بکنیم یا نه. که این هم معلوم نیست چون ممکن است ليقضى الله امراً کان مفعولاً براساس کتب علی نفسه باشد نه براساس این باشد که عدل این را اقتضاء می‌کند. نه براساس این باشد که عدل اقتضاء می‌کند یا براساس این باشد که رحمت واسعه‌اش این را حتماً اقتضاء می‌کند. این معلوم نیست شاید خدای متعال روی لطف خاصی کتب علی نفسه الرحمة، براساس این باشد.

سؤال: شاید حاج آقا صغروباً هم اشکال بشود کرد که ...؟

جواب: حالا این را دیگه بفرمایید خلاف چیز نباشد گفتیم.

وصلی الله علی محمد وآل محمد.